

پژوهش فرهنگی سال :

حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه

● مدیر تحقیق : محمد کاظم رحمان ستایش

● همکار : نعمت الله صفری

نگرش تاریخی به نظریه‌های فقهی، در فهم چگونگی ظهور و بروز برداشتهای مختلفی از منابع فقه نقش جدی دارد. ریشه‌یابی هر نظریه و عوامل مؤثر در پیدایش آن دست آورد این بینش است.

نظریه حکومت اسلامی نیز همچون بسیاری از دیگر نظریه‌های فقهی، مراحل را گذرانده است، تا اینکه کامل‌ترین شکل آن امروزه موضوع بحث گردیده است. بررسی دقیق این مراحل روشن می‌کند که:

فقیهان به این مسأله چگونه نگریسته‌اند؟ این نظریه چه ادواری را به خود دیده است؟ اوضاع و شرایط زمانی و مسلک فقهی هریک از فقیهان چه تأثیری در برخورد ایشان با مسأله داشته است؟ ادله شیوه استنباط و استدلال به آنها، چه نظوراتی داشته است؟

بر این اساس آراء ۲۵ نفر از فقیهان بزرگ شیعه از ابتدای تدوین فقه تا عصر مرحوم ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵ ق) موضوع این پژوهش قرار گرفت. در این دوره از تاریخ فقه شیعه، بحث حکومت اسلامی و ولایت حاکم شرع به شکل مستقل و با عنوان خاص خود مطرح نشده بود. لذا باز یابی اندیشه ایشان می‌تواند راهگشای پژوهش در موضوع باشد. مرحوم نراقی برای اولین بار بحث مستقل «ولایت حاکم شرع» را طرح کرد. پس از مرحوم نراقی نیز اندیشه حکومت اسلامی سیر تکاملی با بررسی اندیشه فقیهان پیشین دارد. لذا ادامه این پژوهش تا عصر حاضر به تحقیق دیگری موکل شد.

در بخش اول این پژوهش مجموعه مقالاتی ارائه شده است که هر مقاله اختصاص به بررسی حکومت اسلامی در اندیشه یکی از فقهاء دارد. ابتداء شناخت فقیه مورد نظر و شرایط اجتماعی زمان وی، به عنوان مقدمه و پس از آن سرفصل‌های اندیشه حکومت اسلامی طرح شده است. در شناخت اندیشه هر فقیه از تمامی کلمات کتب فقهی ایشان که به دست ما رسیده است، استفاده شده است.

در این پژوهش از روش تتبعی - تحلیلی استفاده شده است که در پژوهش‌های فقهی روشی کاملاً شناخته شده و مقبول به شمار می‌رود.

ساختار هر مقاله به شکل زیر است:

مقدمه‌ها، زندگینامه و اوضاع اجتماعی فقیه مورد نظر.

فصل اول: بررسی تغییرات مختلف از حاکم اسلامی.

فصل دوم: ادله ولایت حاکم.

فصل سوم: شرائط حاکم اسلامی و طریق تحقق ولایت برای وی.

فصل چهارم: وظائف حاکم اسلامی و مردم در برابر یکدیگر.

فصل پنجم: محدوده ولایت حاکم در عصر غیبت.

فصل ششم: موارد اختصاصی ولایت معصوم (ع). در بخش دوم این تحقیق، نگرشی کلی به مجموعه مقالات صورت گرفته است و نتایج کلی زیر بدست آمده است.

۱- تبیین تأثیر مکاتب فقهی در نظریه حکومت اسلامی.

۲- تعیین مفهوم عناوین و تعبیرات مختلف از حاکم اسلامی.

۳- تاریخ تحول استدلالات، ادله و حد دلالت آنها بر ولایت حاکم.

۴- تبیین حدود ولایت حاکم بر وظائف متقابل حاکم و مردم.

با توجه به بررسی وسیع در موضوع بحث، این امر واضح شد که نه فقیهان متأخر را می‌توان متهم به نوآوری اندیشه حکومت اسلامی کرد و نه فقیهان گذشته را متهم به غفلت از این نظریه فقهی کرد. بلکه نظریه حکومت اسلامی مراحل تکاملی را گذرانده است، تا اکنون به این مرحله از کمال خود رسیده است.

نظریه‌های حکومت اسلامی:

از نظر نظام حکمرانی، حکومت اسلامی در مفهوم سیاسی خود حکومت شخص یا حزبی است که برنامه‌های خود را از اسلام الهام گیرد و یا آنکه اسلام را تنها مرجع خود یا مرجع اساسی برنامه‌ها قرار دهد. این نوع حکومت می‌تواند براساس نظریه‌های

گوناهگونی تحقق یابد و آن مفهوم را مصداق دهد.

در نزد اهل سنت نظریه‌های خلافت، غلبه و شورا را می‌توان از اهم نظریات در مورد حکومت اسلامی شمرد.

هریک از این نظریه‌های اساسی اهل سنت نیز دارای فروع مختلفی است که در جای خود موضوع بحث قرار گرفته‌اند. در دیدگاه شیعه دوازده امامی دو نظریه اساسی برای تحقق حکومت اسلامی وجود داشته است که عبارتند از: نظریه امامت، نظریه ولایت حاکم شرع.

البته متعدد شمردن این دو نظریه تنها به جهت تفاوت ماهوی آنها می‌باشد و ارتباط تنگاتنگ این دو نظریه را نمی‌توان انکار کرد.

در قرن اخیر نظریه‌های دیگری نیز در تحقق حکومت اسلامی طرح شده است که خارج از محدوده زمانی پژوهش بوده است.

نظریه امامت:

نظام امامت، نظام سرپرستی همه مؤمنان توسط معصوم (ع) در تمامی امور دین و دنیای ایشان است. لذا امامت را به «ریاست عامه فی‌امورالدین و الدنیا» یعنی «سرپرستی عمومی در کارهای دینی و دنیوی» تعریف کرده‌اند.

اینگونه ریاست عمومی برای پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) به استناد آیات الهی و روایات قطعی ثابت و مسلم است.

امام در دیدگاه شیعیان جانشین پیامبر (ص) در علم به اصول و فروع و عصمت و عدالت در رهبری و دیگر شئون پیامبر می‌باشد. همچنین وی داناترین شخص به شریعت و شیوه اجراء و عمل به آن است. بر این اساس اسلام نظریه اساسی در باب حکومت اسلامی را نظریه امامت می‌داند.

نظریه ولایت حاکم شرعی:

دومین نظریه‌ای که بنا بر نظر جمعی از فقیهان شیعه، حکومت اسلامی را می‌توان بر آن بنا نهاد، نظریه ولایت حاکم شرع است. بنابراین نظریه، فقیه به عنوان حاکم شرعی حق ولایت و حکومت را بر ائمه داراست.

کتاب ماه لین / آذر ۱۳۷۸

۳

مرحوم نراقی (م ۱۲۴۵ ق) که اولین مؤلف در این موضوع است محدوده اختیارات فقیه را بدینگونه بیان می‌کند: «به طور کلی آنچه که فقیه در آن ولایت دارد دو امر است:

اول - هر ولایتی که برای پیامبر و امام که سلطان بر مردم در اسلام هستند و حق ایشان است، برای فقیه نیز همان ثابت می‌باشد. مگر مواردی که دلیل - اجماع یا روایت یا غیر اینها - آن مورد را از این محدوده خارج کرده باشد.

دوم - هر عملی که مربوط به امور دین یا دنیای بندگان خدا باشد و به ناچار باید آن را انجام داد و به دلالت - عقلاً یا عادتاً - از انجام آن نتوان سر باز زد، اعم از آنکه امر اخروی یا دنیوی برای یک نفر یا جماعتی بر آن توقف داشته باشد و یا نظام امور دین و دنیا به آن منوط باشد... در این صورت اگر لزوم عمل یا جواز آن ثابت شود و مأمور به آن عمل یا مأذون در آن مشخص نباشد در همه این موارد وظیفه همان فقیه است که تصرف نموده و انجام دهد»^۱

این نظریه چنان که ملاحظه شد به شکلی دنباله‌امامت محسوب می‌شود. چه آنکه بنا بر نظر قائلین به این نظریه، ائمه (ع) حق خویش را در تولی بعضی امور به فقیهان تفویض کرده‌اند و ایشان براساس اختیاراتی که به آنها سپرده شده است می‌توانند حکومت اسلامی را برپا نمایند.

با فرض عدم حضور امام معصوم (ع) در عصر غیبت، نظریه امامت ظهور ملموس در جامعه نمی‌تواند داشته باشد پس منحصراً نظریه ولایت فقیه به عنوان اساس حکومت در اسلام طرح شده است.

اندیشه فقیهان:

در متون فقهی ما موارد بسیار زیادی از احکام دیده می‌شود که سرپرستی و تولی آنها به فقیه سپرده شده است. از ابتدای بحث طهارت در مسأله‌ای چون اجبار نزدیکان زنی که عادت ماهیانه معینی ندارد بر اعلام مدت عادتشان به وی، تا آخرین مباحث دیات که تقسیم دیه بر عاقله است، در فروع و مسائل فراوانی فقیه را متولی این امر دانسته‌اند.

مشهور فقیهان شیعه در مباحثی چون قضاوت، اقامه حدود شرعی، سرپرستی اطفال و اموال بی‌سرپرست و اقامه نماز جمعه و تولی مصرف وجوه شرعی و امثال آن، تولی فقیه را طرح کرده‌اند.

تا آنجا که شهرت این مسائل و ولایت حاکم شرع بر امثال این موارد و جزئیات آنها را از مسلمات فقه شیعه گردانیده است. و بر این اساس می‌توان سرپرستی فقیه عادل را به صورت اجمالی امری غیراختلافی محسوب کرد.

عمل فقیهان نیز خود شاهد بر این نظر و رأی فقهی است. چه آنکه در طول تاریخ خود ایشان متصدی و

مرجع در چنین اموری بوده‌اند و عملاً به حل مشکلات مردم در این زمینه‌ها پرداخته‌اند.

بدیهی است تسالم و اتفاق در ثبوت ولایت حاکم شرع در این موارد لزوماً ولایت سیاسی و حکومت را برای فقیهان اثبات نمی‌نماید. چه آنکه محتمل است که این موارد از باب ضرورت یا نص خاص یا حسب از جمله اختیارات فقیه شمرده شده باشد، نه آنکه فقیهان یک قاعده کلی را در ثبوت ولایت برای فقیه در همه شؤون در نظر داشته‌اند.

اما فقیهان متأخر معنایی وسیع‌تر و گسترده‌تر از ولایت فقیه را در نظر دارند که بسیار وسیع‌تر از این امور جزئی است. در بین ایشان بعضی ولایت فقیه را به عنوان یک تئوری تام سیاسی برای حکومت اسلامی مطرح می‌کنند. حتی برخی از ایشان ولایت فقیه را یک نظام سیاسی می‌دانند، لذا مردم و فقیه موظفند به صورت وجوب کفایی برای برپایی حکومت اسلامی بپاخیزند و بکوشند.

فقیه بلند پایه، حضرت امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید:

«القیام بالحکومة و تشکیل اساس الدولة الاسلامیة من قبیل الواجب الکفایی علی الفقهاء العدول»^۲
«به پا داشتن حکومت و ایجاد حکومت اسلامی بر فقیهان عادل واجب کفایی است»^۲

مفهوم امام:

با مراجعه به متون و کلمات فقیهان شیعه می‌توان این نکته را به صورت قطعی بیان داشت که ایشان به اتفاق - به جز در موارد نادر - عنوان امام را در مورد امام معصوم (ع) به کار برده‌اند. همچنین ترکیبات مختلف امام و همراه با اوصاف مختلف همین معنی را در بردارد. اولین کسی که عنوان «امام» را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که مراد از آن زمامدار جامعه مسلمین می‌باشد، محقق قمی (م ۱۲۳۱ ق) می‌باشد و پس از وی بعضی دیگر از محققین توسعه در معنای امام را قائل شده‌اند. وی مراد از امام را «من بیده‌الأمر» یعنی کسی که زمام امور جامعه را بدست دارد، دانسته‌اند. بنابراین معنی در صورت حضور امام معصوم (ع) تنها مصداق عنوان امام ایشان هستند و در صورت عدم حضور ایشان، فقیه عادل مصداق آن است.

اما این مطلب نباید از نظر دور بماند که ظهور لفظ امام در معنی امام معصوم (ع) در بین فقیهان تغییری نیافته است بلکه با ثبوت دلیل بر نیابت عامه فقیهان از امام معصوم (ع) ایشان می‌توانند وظایف و اختیارات امام را که در فقه بیان شده است عهده‌دار شوند. بدیهی است که این مطلب نمی‌تواند ظهور عنوان امام را توسعه بخشد، بلکه استناد به ادله ولایت فقیه تنها توسعه مصداقی این عنوان در عصر غیبت را می‌رساند.

نکته دیگری که در بحث‌های فقهی باید مورد نظر

باشد اینکه، احکام مربوط به ائمه معصوم (ع) و اختیارات ایشان در فقه به استناد نصوص و روایات بوده است و فقیهان در مقام بیان و تعیین وظیفه برای امام معصوم نبوده‌اند.

براین اساس ذکر محدوده اختیارات امام در فقه گویای نقش واقعی امام معصوم (ع) در احکام شرعی و همچنین تعیین وظایف و اختیارات وی نمی‌باشد. از سوی دیگر بعضی از احکام و قوانین خاص معصوم بوده و قابل تصدی غیرمعصوم حتی در عصر غیبت نمی‌باشد که دلیل خاص بر این موارد اقامه شده است.

نیابت از معصوم:

گاه احکام شرعی اختصاص به معصوم ندارد و نایب وی نیز می‌تواند در این موارد دخالت کند. نایب گاه به صورت خاص و گاه عام می‌باشد. مراد از نایب خاص کسی است که توسط معصوم به صورت معین و مشخص به تصدی امری گماشته شود که در این صورت محدوده اختیارات نایب تابع محدوده تعیین شده از سوی معصوم است. مثلاً امام معصوم گاه نایب خویش را به تصدی حکومت شهری یا منطقه‌ای منصوب می‌کند و تمام شئون حکومت آن ناحیه را به وی می‌سپارد و گاه شخص خاصی را نایب در اقامه نماز جمعه یا جمع‌آوری زکوات و اخماس قرار می‌دهد.

این شکل از نیابت تنها در عصر حضور ائمه اطهار وجود داشته است اما در عصر غیبت تنها چهار تن از فقیهان شیعه به عنوان نواب خاص امام عصر (عج) تعیین شدند که دوره ایشان را عصر غیبت صغری گویند.

اما نیابت عامه بدین معنی است که گذشته از موارد خاص نصب معصوم، وظایفی را ایشان به عهده اشخاص واجد شرایطی گذارده‌اند بدون آن که شخص منصوب را با عنوان خاص تعیین و نصب کرده باشند. بنابراین، تعبیر به نیابت عامه تنها بدین جهت به کار برده شده است که هرکس در هر زمان در صورتی که دارای خصوصیات و اوصاف مورد نظر معصوم باشد، نصب می‌شود.

براین اساس این اصطلاح محدوده اختیارات نایب را تعیین نمی‌کند بلکه محدوده نیابت - عموم و خصوص آن - به واسطه ادله دیگری باید تعیین شود. لذا گروهی از فقیهان قائل به عموم نیابت فقیه از امام معصوم شده‌اند و گروهی دیگر این عموم را در نیابت نه‌پذیرفته‌اند.

البته عدم انتقال تمامی اختیارات معصوم به فقیه و عدم نیابت بدون قید و شرط وی از معصوم امری مسلم در فقه است. فقیهانی نیز که قائل به عموم نیابت فقیه از معصوم هستند تنها در موارد قابل نیابت، این اختیارات را به فقیه تفویض می‌کنند. لذا احکام اختصاصی معصوم از محدوده نیابت خارج می‌باشد.

سیر تطور ادله ولایت فقیه:

ادله‌ای که فقیهان شیعه از ابتدا تاریخ تدوین فقه شیعه با آنها بر ولایت فقیه استدلال کرده‌اند را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. بعضی از این ادله ولایت را برای فقیه در موارد خاصی اثبات می‌نمایند و بعضی دیگر از این ادله اختصاص به اثبات ولایت برای فقیه در مورد خاصی ندارد. بلکه یک ولایت کلی را برای وی اثبات می‌کند.

و به هرحال هریک از این ادله از ابتدا به همین شکل موجود مورد استدلال نبوده‌اند. به این معنی که گاه بعضی از ادله به صورت خاص استدلال می‌شده است و پس از مدتی در اثبات ولایت کلی فقیه مورد استدلال قرار می‌گرفته است و حتی بعضی از ادله در قرون متأخر به عنوان دلیل بر این امر مطرح شدند.

بررسی تاریخی آراء فقیهان تحولات استدلال‌ها را نشانگر خواهد بود. گزارش خلاصه و اجمالی این امر چنین است:

دلیل اول - روایات

اساسی‌ترین و قدیمی‌ترین استدلال در موضوع ولایت فقیه و حکومت حاکم شرع روایات است. روایاتی که در باب قضاوت وارد شده است و مردم را از رجوع به حاکمان جور نهی نموده است و مرجع در امور قضایی را فقیه شمرده است.

دو روایت مهم مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه با مضامین زیر عمده دلیل از جمله روایات شمرده می‌شود.

در کتاب کافی از عمر بن حنظله نقل می‌کند که وی در مورد منازعه و اختلاف دو تن از شیعیان که به حاکمان جائز رجوع کرده بودند از امام صادق (ع) سوال کرد. امام این کار را روا ندانست. پس عمر بن حنظله پرسید: ایشان چه کنند؟ حضرت فرمود:

«خوب بنگرند هر آنکس از شما را که حدیث ما روایت کند، و حلال و حرام ما را بشناسد، و احکام ما را آشنا باشد را به عنوان داور بپذیرند، پس من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار دادم، و هنگامی که به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد پس همانا حکم خدا را کوچک شمرده و بر ما رد کرده است...»^۳

کتاب تهذیب الاحکام از ابی خدیجه نقل می‌کند که امام صادق (ع) مرا نزد اصحاب فرستاد که به ایشان بگو:

«بر حذر باشید از دادخواهی از این فاسقان، کسی را بین خود [حاکم] قرار دهید که حلال و حرام ما را بشناسد، پس چنین کسی را من قاضی بر شما قرار دادم.»^۴ این روایات با توجه به رویکرد عظیم فقیهان به مضامین آنها با دو عنوان مقبوله و مشهوره شناخته شده‌اند. و اشکال سندی در مورد این روایات وجود ندارند. این رویکرد در شؤون و موارد مختلفی می‌باشد،

همچنین دوره‌های مختلفی را می‌توان برای شیوه‌ی استاد به این روایات برشمرد.

در دوره فقه، قداماء مضمون روایات بدون کم و کاست به عنوان فتویٰ نقل می‌شد. تنها راه جداسازی روایت و فتوا در این عصر نقل سند و حکایت الفاظ در روایات و نقل مضمون و عدم ذکر سند در فتوا بود.

بعضی از فقیهان این روش را اصطلاحاً نقل اصول متلقاة از معصومین نامیده‌اند. بدین معنی که آنچه توسط روایت سینه به سینه از ائمه نقل شده بود، در کتاب‌ها عیناً آورده می‌شد. بدین ترتیب که مطالب آورده شده در کتب معتبر قداماء برگرفته از کلمات معصومین بود.

در این عصر روایات مورد بحث تنها درباره قضاوت مورد استناد و استفاده قرار گرفتند. حتی بعضی موارد که از شؤون ولایت حاکم شمرده شدند در آن زمان مصداق این روایات شناخته نمی‌شدند.

از عصر شیخ طوسی به بعد شیوه تفریع و اجتهاد در فروع جدید در فقه شیعه بیشتر طرح گردید. در این عصر روایات از فتاویٰ جدا و کاملاً مجزا شد. فتاویٰ به عنوان احکام کلی شرعی و روایات همچون مستند آنها نقل شدند.

در این عصر روایات مورد بحث ما به صورت مستقل و مشخص مورد استدلال قرار گرفتند. تعبیراتی چون «تفویض امر قضاوت به فقهاء» و یا «جواز قضاوت فقیه» و یا «تولی قضاوت از سوی امام» گویای استناد فقیهان این دوره به این روایات می‌باشد.

ایشان به صراحت حق قضاوت فقیه در عصر غیبت را در فتاویشان ذکر کرده‌اند و مستند خویش را این روایات دانسته‌اند. بزرگانی چون شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی، ابن زهره، ابن ادریس و محقق حلی از جمله فقیهانی هستند که به این روش مشی کرده‌اند.

البته در همان دوره مرحوم شیخ مفید سرکرده مکتب متکلمان براساس مبانی کلامی خویش در محدوده اختیارات فقیه در عصر غیبت توسعه بیشتری را قائل بوده است. وی بر آوردن نیازهای مذهبی و عمومی جامعه را برعهده فقیه می‌داند. اقامه نمازهای جمعه و جماعت و اعیاد و امر به معروف و نهی از منکر را در اختیار فقیهان شیعه می‌داند. لکن رویکرد عمومی فقیهان در آن عصر سعه محدوده اختیارات زائد بر این مقدار نبوده است.

پس از این دوره، عصر تنقیح و تهذیب فقه شیعه آغاز گردید. فقیهان این دوره نیز به این روایات در ثبوت حق قضاوت برای فقیه در عصر غیبت معصوم استناد کرده‌اند. ایشان نیز در ضمن عبارات خویش به شکلی به فقراتی از روایات اشاره کرده‌اند. اما برخی از ایشان تنها به امر قضاوت در اختیارات فقیه اکتفاء کردند و حتی اجراء حدود و سایر مواردی که از شؤون قضاوت شمرده می‌شوند را نیز در اختیار فقیه ندانستند.

مرحوم علامه حلی (م ۷۲۶ ق) از فقیهان این دوره پا را از مدلول روایات فراتر نهاد و اختیاراتی وسیع‌تر از امر قضاوت را برای فقیه قائل شد. شاگرد وی شهید اول (م ۷۸۶ ق) از این روایات منسوب بودن فقیه را اثبات کرده است و برای اولین بار تعبیر نصب خاص و نصب عام را که همان نیابت عامه و نیابت خاصه می‌باشد، طرح نمود.

شاگرد برجسته وی فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) دائرة روایات مورد استناد را از روایات قضاوت وسیع‌تر گرفت و روایاتی را که در فضیلت علماء و وراثت ایشان از انبیاء را از جمله ادله اثبات حق اجراء حدود برای فقیهان دانست. فقیه بزرگ عصر صفوی، محقق کرکی از این روایات یک مطلب کلی را استفاده کرد و آن «نیابت فقیه به طور کلی از معصوم در تمام مواردی که قابل نیابت است»^۵ می‌باشد.

اما فقیه بزرگ هم عصر وی مرحوم شهید ثانی در موطن خویش جبل عامل لبنان به دور از محدوده حکومت صفویان می‌زیست و وی عقیده داشت که فقیه در محدوده قضاوت و اجراء حدود اختیار دارد.

فقیهان متأخر از مرحوم کرکی کم و بیش مطلب کلی نیابت را پذیرفتند اگرچه در مورد مصادیق و موارد ولایت برای فقیه بحث‌های مختلفی در بین ایشان مطرح بوده است.

در کنار این روایات که در بحث ولایت فقیه به عنوان روایات عام شناخته می‌شود، روایاتی نیز در اثبات ولایت برای فقیه در موارد خاص وجود دارد. مرحوم فاضل نراقی (م ۱۲۴۵ ق) ۱۹ روایت را در کتاب خود برای استدلال ولایت فقیه آورده است که اکثر آنها ولایت فقیه در موارد خاص را مورد نظر دارد.^۶

فقیهان در برخورد به این روایات دو دسته‌اند. بعضی از ایشان تنها به موارد منصوص از ولایت فقیه اکتفاء کرده‌اند و بعضی دیگر از موارد روایات الغاء خصوصیت کرده‌اند و بدین ترتیب استدلال به این روایات را کامل کردند.

دلیل دوم - حسب

از جمله ادله‌ای که در اثبات ولایت فقیه مورد استناد قرار گرفته است دلیل حسب است. این دلیل به اشکال مختلف تبیین و تقریب شده است و در مباحث مختلف مربوط به حکومت مورد نظر فقیهان بوده است. بیان استدلال بدینگونه است که در مواردی شارع رضایت به معطل ماندن بعضی امور ندارد و در همین حال هم شخص خاصی را موظف به انجام و تصدی آن امور نکرده است. پس فقیه و حاکم شرع به جهت علم و دیانتش در تصدی این امور اولی است.

درباره این دلیل باید به این مطلب توجه داشت که تعبیر «حسب» از فقه اهل سنت به فقه شیعه وارد شده است.

این تعبیر تا پیش از شهید اول (م ۷۸۶ ق) در متون

فقهی ما یافت نشده است. پس از وی نیز دوگونه برداشت از حسبه ظهور کرد. اکثر قداما، عنوان حسبه را مترادف با امر به معروف و نهی از منکر دانستند. لذا تصدی حکومت را به جهت اقتدار بر امر به معروف و نهی از منکر و از این باب جایز شمرده‌اند. حتی ایشان تصدی امر حکومت را بدین جهت ولو که سوی حاکم جائز مخالف هم که باشد جایز می‌دانند.

مرحوم شیخ طوسی در کلام خویش با اشاره به وجود روایت فتوا می‌دهد که:

«هر آنکس که ظالمی او را به عنوان حاکم از سوی خود بر قومی مسلط کند و به پا داشتن حدود را به وی بسپارد، برای وی جایز است که تمامی حدود را جاری کند به اعتقاد اینکه وی با اذن سلطان حق این کار را انجام می‌دهد.»^۷

اگرچه چنین روایتی به دست ما نرسیده است و بسیاری از فقیهان پس از وی نیز به چنین روایتی دست نیافته‌اند و لکن این مطلب را پذیرفته‌اند. تنها بحثی که در این موضوع بین ایشان واقع شد این بود که آیا این حکم اختصاص به فقیه منصوب از سوی ظالم دارد یا غیر فقیه نیز مشمول این حکم است.

همچنین شاهد دیگری که بر مشروعیت حکومت اسلامی براساس امر به معروف و نهی از منکر بنا بر نظر ایشان وجود دارد اینکه ایشان غالباً اختیارات فقیه در عصر غیبت امام عصر (عج) را در باب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده‌اند و مسوولیت‌های فقیه و حدود آن را بیان داشته‌اند.

بعضی معنای دیگری را از عنوان حسبه اراده کرده‌اند که ام از معنای اول است. براین اساس حسبه مواردی را می‌گیرد که شارع رضایت به تعطیل امری از امور مسلمین را ندارد و متولی خاصی را نیز برای آن تعیین نکرده است. بنابراین سرپرستی یتیمان و غایبان و دیگر کسانی که قدرت اداره شوون خود را ندارد مصداق امور حسبیه هستند، اگرچه عنوان امر به معروف و نهی از منکر - به تعریف مصطلح آن - بر این موارد صادق نیست.

البته فقیهان پیش از شهید اول نیز به گونه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر می‌نگریسته‌اند که اموری که بعد از ایشان به امور حسبیه شهرت یافت نیز داخل در این عنوان می‌شدند.

به هر حال امر به معروف و نهی از منکر یا حسبه می‌تواند یکی از مبانی مشروعیت وظایف فقیه حاکم در جامعه باشد. بررسی کلمات فقیهان گذشته نشانگر این مطلب است که این مبانی یکی از مبانی اساسی در ولایت فقیه بوده است. مرحوم محقق قمی (م ۱۳۳۱ ق) در تبیین منطقی این نظر در باب ولایت فقیه می‌گوید: «ایضاً دلالت کند بر این (ولایت حاکم در امور حسبیه) عقل و اعتبار، زیرا که ناچار است از کسی که مباشر این امور باشد و کسی مثل حاکم عادل نیست، به جهت رجحان او به سبب علم و دیانت»^۸

از دیدگاه این فقیهان اگرچه که اینگونه امور مستقیماً در حوزه وظایف و وجه مشروعیت حاکم (به معنی قاضی) نیست لکن به عنوان شوون قضاوت به وی سپرده شده است.

اما این مبنی کم کم رنگ باخت و تنها به عنوان یک واجب عمومی درآمد که در مورد حاکمان تصدی امور حسبیه تأکید بیشتری دارد. این دلیل تنها به عنوان دلیلی در تعیین محدوده ولایت حاکم باقی ماند و مرحوم نراقی نیز در عوائدالایام آن را یکی از دو ضابطه کلی در موارد رجوع به حاکم فقیه بر شمرد.

اگرچه در استدلال بر نبوت ولایت فقیه کمتر از دلیل حسبه استفاده می‌شود و لکن هنوز فقیهانی که این مبنی را قبول دارند و وظایف حاکم را محدود به امور حسبیه و مبنای مشروعیت حاکمیت فقیه را حسبه می‌دانند، وجود دارند.

همین مبنی به صورت دیگری نیز در بین متأخرین تبیین شده است و آن تولی فقیه از باب ضرورت است که در واقع یک محدوده کوچکتر از امور حسبیه را در برمی‌گیرد.

دلیل سوم - اجماع

از جمله ادله بر ولایت فقیه وجود ادعای اجماع در مسأله است. اجماع از ادله چهارگانه در فقه شیعه است و با شرایطی حجیت دارد و می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. قدر مشترک بین آراء مختلف فقیهان در مورد اجماع اینکه، در صورتی که در مسأله‌ای هیچ دلیل و مستندی غیر از اجماع وجود نداشته باشد، اجماع می‌تواند کاشف از رأی معصوم در آن مورد باشد.

محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) را باید اولین کسی دانست که اتفاق اصحاب بر ثبوت ولایت فقیه را ادعا کرده است. وی در این باره می‌گوید: «اصحاب ما اتفاق دارند بر اینکه فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا که از وی به مجتهد در احکام شرع تعبیر می‌شود از سوی ائمه‌هدی (ع) در حال غیبت در همه مواردی که قابل نیابت است، نیابت دارد و اساس این قول روایت شیخ طوسی در تهذیب از عمر بن حنظله است.»^۹

چنانکه از ظاهر عبارت نیز استفاده می‌شود این ادعا با ذکر مدرک آن ارزش خود را در استدلال از دست می‌دهد و در واقع ایشان اتفاق اصحاب در استناد به روایت عمر بن حنظله در نیابت فقیه از ائمه در عصر غیبت را ادعا کرده است و مستند مستقل دیگری را ادعا نمی‌کند.

پس از وی نیز بزرگانی چون محقق اردبیلی و صاحب ریاض ادعای اجماع و استناد به آن کرده‌اند که ادعای ایشان هم به این مشکل مبتلا است.

دلیل چهارم - لزوم اقامه حق

در کلمات بعضی فقیهان همچون ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ ق) نقش حاکم اسلامی در اقامه حق و اعلاء کلمه اسلام مورد اشاره قرار گرفته است. وی قدرت حاکم

را سبب اعتلاء حق و ضعف وی را موجب اضمحلال حق می‌شمارد.^{۱۰} و اقامه حق را فلسفه حکومت اسلام می‌داند.

مرحوم شیخ طوسی نیز جواز قبول ولایت از سوی حاکم ظالم و جائز را برای کسی که «واضح الاشیاء فی مواضعها» یعنی عادل و بپا دارنده حق است را قائل می‌باشد.^{۱۱}

بدیهی است لزوم اقامه حق و بقاء آن در جامعه اسلامی خود می‌تواند یکی از فلسفه‌های لزوم وجود حاکم اسلامی از سوی شرع باشد.

مرحوم فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) نیز به این مطلب اشاره دارد و می‌گوید:

«ووجب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و همکاری در نیکی و تقوی و صدور فتوا و قضاوت به حق در بین مردم و به پاداشتن حدود و تعزیرات و سایر مجازات‌های دینی از ضروریات دین است. اینها اساس اصلی دین و مقصودی است که خداوند انبیاء را برای آنها مبعوث کرده است. این امور اگر متروک بمماند نبوت بی ثمر و دیانت مضحک و فتنه و ضلالت و جهالت شایع می‌شود و آبادی‌ها خراب و بسندگان هلاک می‌شوند. پناه می‌بریم به خدا از شر همه اینها.»^{۱۲}

دلیل پنجم - لزوم حاکم فقیه در اجراء بعضی احکام شرعی

احکام شرعی در مواردی تنها حکم تکلیفی فردی اشخاص است و هرکس مکلف به انجام وظیفه خویش به صورت مستقل است در این موارد هیچ برخوردی با حقوق دیگران وجود ندارد.

در مواردی دیگر از احکام شرعی اجراء آنها نیازمند وجود حاکم و والی قدرتمند و آگاه می‌باشد تا بتواند آنها را به پا دارد. اینگونه احکام در روایات و کلمات فقهاء قدیم به عصر حضور امام معصوم اختصاص داده شده بود. لکن از آنجا که تعطیل ماندن این احکام موجب فساد و تباهی می‌باشد، لذا لازم است که این احکام توسط حاکم شرعی اجراء شود.

بر این اساس این دلیل اخص از دلیل سابق است و اقامه حق در خصوص احکام شرع را مد نظر دارد. مرحوم علامه حلی (م ۷۲۶ ق) در کتابهای فقهی خود به همین وجه برای ثبوت ولایت فقیه در اجراء حدود تمسک کرده است.^{۱۳}

در تکمیل این استدلال بعضی به حکمت احکام نیز اشاره دارند، از جمله مرحوم فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) در مورد اقامه حدود شرعی می‌گوید:

«حکمت اقامه حدود در صورت حضور امام و غیبت وی یکسان است. فایده اقامه حد به مجری آن مطلقاً بر نمی‌گردد، پس به مستحق یا به نوع مکلفین فایده می‌رسد و به هر حال باید حد را مطلقاً به پا داشت.»^{۱۴}

همچنین وی قضاوت را امری می‌داند که بقاء نظام نوع انسانی بر آن توقف دارد.^{۱۵}

آشنایی با موسسه بین المللی

تفکر و تمدن اسلامی مالزی

مؤسسه بین المللی تفکر و تمدن اسلامی مالزی در آذرماه ۱۳۶۶ شمسی توسط پرفسور دکتر سید محمد نقیب العطاس، محقق و متفکر اسلامی که هم‌اکنون مدیر این موسسه می‌باشد به منظور ایجاد پایگاهی برای نشر علوم، معارف و فرهنگ اسلامی و با بهره‌گیری از معماری مدارس اسلامی آندلس تأسیس شد. این موسسه تحقیقاتی - آموزشی اختصاص به دوره‌های فوق لیسانس و دکتری دارد و از جمله اهداف آن این است که انسان‌هایی متعهد و اندیشمند تربیت کند که خود را در پیشگاه خداوند مسؤول بدانند. بر همین اساس، برنامه‌های علمی ارایه شده در این مرکز موضوعاتی از قبیل مطالعه عمیق تفکر و تمدن اسلامی از قبیل دروسی درباره فقه، تفسیر، فلسفه، کلام و عرفان اسلامی و نیز ادیان دیگر و حتی گرایش‌های غیردینی می‌باشد. در این مرکز، مطالعات علوم اسلامی با گرایش شیعی و ایرانی نیز مورد توجه است. مدارک علمی ارایه شده توسط این موسسه مورد تأیید دانشگاه بین المللی اسلامی مالزی است و هیأت علمی و دانشجویان آن، علاوه بر مالزیاییها، از سایر ملیتهای دیگر نیز می‌باشند. از جمله آقای دکتر مهدی محقق پیش از این سالی سه ماه در آن موسسه تدریس داشته و این مرکز را یاری داده است. در حال حاضر در حدود ۱۰۰ نفر دانشجوی و محقق در این موسسه مشغول تحصیل هستند. زبان آموزشی در این مرکز انگلیسی است، لیکن از پیشرفته‌ترین روشهای تعلیم زبان عربی نیز بهره برده شده و دانشجویان باید به زبان عربی نیز مسلط باشند. درس زبان فارسی نیز یکی از دروس اجباری بوده و توسط آقای دکتر کاظمی موسوی، استاد حقوق اسلامی این موسسه، به محققین و دانشجویان تدریس می‌شود که با توجه به تعداد دانشجویان و برنامه‌ریزی ویژه درسی، درس فارسی از دوره مقدماتی با استاد آغاز شده و تا زمان فارغ‌التحصیلی دوره عالی آن گذرانده می‌شود. کتابخانه این موسسه دارای چند زبان است. این موسسه با ظرفیت ۵۰۰ هزار جلد کتاب، در حال حاضر

در تکمیل دیگری بر این دلیل می‌توان اطلاق ادله احکام را مورد استناد قرار داد. همچنان که مرحوم فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) در مسأله اقامه حدود شرعی اطلاق دلیل اقامه آنها و عدم دلیل بر توقف اجراء آنها بر حضور امام را مستند خویش می‌گیرد.^{۱۶} لذا اینگونه احکام اختصاص به معصوم ندارد و باید در عصر غیبت نیز توسط حاکم فقیه مورد اجراء قرار گیرد.

دلیل ششم - اعرافیت فقیه

از جمله ادله‌ای که برای ولایت فقیه در موارد خاص ذکر کرده‌اند آشنا تر بودن فقیه از غیر فقیه به موارد مصرف وجوه شرعی است. این دلیل در مورد مصرف زکات و خمس و سایر وجوه شرعی مورد استناد قرار گرفته است.

مرحوم شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در این مورد می‌گوید:

«پس آنگاه که سفیران امام در رعیت نبودند، واجب است زکات را به فقیهان مورد اطمینان از شیعیان امام برسانید. چه آنکه فقیه به مورد مصرف آنها آشنا تر از کسی است که در دین فقاهاست ندارد»^{۱۷}

فقیهان پس از وی نیز تا کنون این دلیل را در مسأله پرداخت زکات به فقیه در عصر غیبت پذیرفته‌اند. براساس این دلیل فقیه در شناخت حکم موارد مصرف زکات مطلقاً از مالک غیر فقیه - به حسب فرض - آشنا تر است. لذا شناسایی اولویت‌ها در مصرف وجوه شرعی و مصرف در آن موارد علت ترجیح اداء زکات به فقیه است.

مرحوم ابن فهد حلی (م ۸۴۱ ق) در همین مورد علت‌های دیگری را نیز به اعرافیت فقیه اضافه می‌کند و می‌گوید:

«همچنین به جهت روی آوردن نیازمندان به وی و به جهت آنکه اداء زکات توسط فقیه مذلتی برای فقیر نیست و به جهت آنکه پنهان بودن حال وی باقی می‌ماند و شعارهای الهی با بزرگداشت و تجلیل مقام فقیه بزرگ داشته می‌شود»^{۱۸}

از این بیان بسیار روشن می‌توان ترجیحی بودن این حکم را تشخیص داد.

چنانکه ملاحظه شد بررسی اندیشه فقیهان در موضوع مورد بررسی راهگشای قضاوت کلی در موضوع می‌باشد این بررسی در مسائل دیگری نیز در موضوع حکومت اسلامی نتیجه‌های جالبی را ارائه می‌دهد. از جمله محدوده اختیارات حاکم شرع، وظایف حاکم و مردم در برابر یکدیگر، شیوه تحقق ولایت برای حاکم به نصب یا انتخاب؟ موارد عدم ولایت برای غیر معصوم در احکام شرعی و امثال این موارد.

پاورقی‌ها:

۱- عوائد الایام، ص ۵۸۳.

۲- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹.

۵- رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۶- عوائد الایام، ص ۵۴۵-۵۸۰.

۷- النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۳۰۰.

۸- غنایم الایام، ص ۵۸۹.

۹- رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۱۰- الکاظمی فی الفقه، ص ۴۵۰.

۱۱- النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۸۵.

۱۲- مفاتیح الشرایع، ج ۲، ص ۵۰.

۱۳- مستهی السطلب، ج ۲، ص ۹۹۵؛ تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۹؛ مختلف الشیعه، ص ۳۳۹.

۱۴- التفتیح الرابع، ج ۱، ص ۵۹۷.

۱۵- همان، ج ۴، ص ۲۳۱.

۱۶- مفاتیح الشرایع، ج ۲، ص ۵۰.

۱۷- المقنعة، ص ۲۵۲.

۱۸- الرسائل العشر، ص ۱۲۹.